

ساختار تاب‌آوری در جامعه ایران درونی و عمیق است

تکرار بحران‌های روزمره، فقدان روایت‌های جمعی امید و فشار شبکه‌های اجتماعی موجب سایش روح جمعی و ایجاد چالش‌های جدید می‌شود

■ از اضطراب تا معنا

در روزگاری به سر می‌بریم که خبرهای ناامیدکننده به‌سرعت‌باد بر ذهن و روان مردم می‌وزند. بحران اقتصادی، فروستگی‌های فرهنگی، بی‌اعتمادی‌های مزمن و تکرار روایت‌های تلخ روزمره، همه ما را در معرض نوعی فرسایش خاموش قرار داده‌اند. جامعه‌مدرن با سرعتِ سرسام‌آور اطلاعات، ما را به نقطه‌ای رسانده است که توان هضم و تحلیل وقایع را از دست داده‌ایم. هر روز، یک بحران جدید بر شانه‌های خسته شهروندان سنگینی می‌کند؛ از نوسانات بازار که ثبات معیشت را به یک رؤیای دست‌نیافتنی تبدیل کرده است تا تنش‌های اجتماعی که شکاف‌ها را عمیق‌تر می‌سازد. این حجم از فشار مداوم، ظرفیت روانی فرد و جمع را به چالش می‌کشد و مرز میان تاب‌آوری و فروپاشی را باریک‌تر می‌سازد؛ با این حال جامعه ایران در سطحی عمیق‌تر، هنوز زنده است. هنوز در پس هر فروبستگی، صدای بازسازی خود را می‌شنود. این صدا، نجواهایی است که در میانه‌های اشفتگی شنیده می‌شود؛ در کمک‌رسانی یک همسایه، در استمرار یک سنت قدیمی یا در تلاش یک خانواده برای حفظ کُیان خود. همین صدای درونی، همان تاب‌آوری جمعی است؛ نیرویی که نه از ثروت و رفاه، بلکه از باور به تداوم و ایمان به گشایش ناشی می‌شود؛ ایمانی که ریشه در فرهنگ و تاریخ دارد. تاب‌آوری جمعی، سازوکاری است که به یک جامعه اجازه می‌دهد در مواجهه با شوک‌های بزرگ، خود را بازسازی کند، نه با انکار درد، بلکه با جذب آن و تبدیلش به نیروی محرکه برای ادامه حیات. این نوشتار تلاش می‌کند ساختار این تاب‌آوری را در ایران امروز واکاوی و نقشش آن را در بقای اجتماعی تبیین کند.

■ ریشه‌های فرهنگی تاب‌آوری ایرانی

تاب‌آوری برای جامعه ایرانی واژه تازه‌ای نیست، بلکه میراثی است که از اعماق تاریخ منتقل شده است. در تاریخ چند هزار ساله ما، همواره دوره‌هایی از بحران‌های بزرگ وجود داشته است؛ از حمله مغول و ویرانی‌های پس از آن تا قحطی بزرگ در دوران قاجار و جنگ تحمیلی هشت‌ساله. در دوران معاصر، در هر یک از این مقاطع، آنچه ملت را از مرز شکست کامل به نقطه بازسازی رسانده، سازوکار درونی تاب‌آوری بوده است.

ایرانیان توانسته‌اند از سوگ‌های عظیم، سنت‌های معناساز خلق کنند. از بر خاک افتادن هار، روایت‌هایی از کرامت و مقاومت بسازند. این توانایی در تبدیل بحران به بستر رشد، نشان‌دهنده عمق ریشه‌های فرهنگی تاب‌آوری است. این ریشه‌ها را باید در لایه‌های پنهان فرهنگ جست‌وجو کرد، در خانه‌های کوچک مادر بزرگ‌ها که در تنگنا، سفره سخاوتمندانه‌ای می‌گستراند، در شعر حافظ که در اوج ناامیدی، کلماتی برای امیدواری ارائه می‌دهد، در دعا‌های شبانه مردم که در سکوت، از تاپاتی با ماورا برقرار می‌کنند. اینها سازوکارهای غیررسمی تاب‌آوری هستند، مقاومتی نرم که هر چند کمتر مورد توجه رسانه‌ها قرار می‌گیرد، اما شالوده روحی جامعه را زنده نگه می‌دارد.

تاب‌آوری جمعی، در معنای دقیق جامعه‌شناسی، پدیده‌ای روانی و فرهنگی است که در تقابل با مقاومت سیاسی یا نظامی تعریف می‌شود. مقاومت، واکنشی فعال در برابر فشار بیرونی است، اما تاب‌آوری، ظرفیت داخلی برای جذب ضربه و بازپایی ساختار پس از آن است. جامعه‌ای تاب‌آور است که می‌تواند در برابر فشار بیرونی، نه تنها فرو نریزد، بلکه از دل این فشار، معنای جدیدی برای زیستن تولید و امید را در سطحی عمیق‌تر نسبت به وضعیت موجود، بازسازی کند.

این امید، نه از جنس انکار واقعیت‌های سخت، بلکه در کجمدد آن از منطری معنوی‌تر و تاریخی‌تر است، به همین دلیل جوامعی که حافظه دینی و فرهنگی غنی دارند و معنا را در ورای نیازهای مادی جست‌وجو می‌کنند، در مواجهه با بحران‌ها اغلب دیرتر دچار ازهم‌گسیختگی ساختاری می‌شوند، زیرا زیربنای معنایی آنها قوی‌تر است.

■ سایش روح جمعی و چالش‌های جدید

اگر تاب‌آوری، موتور محرکه یک ملت باشد، در دهه اخیر، عوامل متعددی این موتور را تحت فشار قرار داده و سرعت فرسایش آن را افزایش داده‌اند. سه عامل اصلی در این زمینه برجسته هستند:

۱. **تکرار بحران‌های روزمره:** در گذشته، بحران‌ها موج‌های بزرگ و متناوب بودند (مانند جنگ یا قحطی‌های بزرگ)، اما امروز، جامعه با مجموعه‌ای از بحران‌های کوچک، ولی دائمی روبه‌رو است: نوسان اقتصادی مداوم، نااطمینانی از فردا و فشارهای متوالی بر منابع و زمان. این تکرار ملال‌آور، انرژی روانی مردم را تخلیه می‌کند و پس از هر ضربه توانایی آنها را برای بازسازی کاهش می‌دهد. تکرار مداوم، خستگی مزمن ایجاد می‌کند که با خستگی ناشی از یک شوک بزرگ متفاوت است.

۲. **فقدان روایت‌های جمعی امید:** جامعه برای تداوم حیات، نیازمند قصه‌گویی است، اما در فضای کنونی، روایت‌های غالب، رسانه‌ای و عمومی اغلب بر جنبه‌های منفی متمرکز شده‌اند. نبود روایت‌های جمعی که ظرفیت‌های درونی جامعه، پیروزی‌های کوچک روزمره و توانایی‌های سازنده مردم را نشان دهد، باعث می‌شود حس کنیم در یک مسیر رو به زوال هستیم. فقدان «قصه‌خوب» جامعه را از حالت فاعل به حالت مفعول تغییر می‌دهد.

۳. **فشار شبکه‌های اجتماعی:** پلنفرم‌های آنلاین، هرچند ابزارهایی برای ارتباطند، اما در دوران بحران، به مولدهای انبوه اضطراب تبدیل می‌شوند. حجم بالای اطلاعات نادرست، اخبار منفی و بازتولید خشم و دوقطبی‌سازی، موجب نوعی «خستگی خبری» و فرسودگی روحی می‌شود.

در این فضا، واکنش‌های آنی جایگزین تفکر عمیق می‌شوند و ظرفیت جامعه برای تأمل و صبر کاهش می‌یابد.

جامعه خسته، جامعه‌ای است که داستان خود را فراموش یا روایتش را گم کرده است. ایران امروز به روایتی بازساز نیاز دارد؛ روایتی که مردم را از موضع ناظر منفعل در برابر

وقایع، به نقش‌آفرین فعال در ساختن آینده بازگرداند. تاب‌آوری جمعی تنها وقتی معنا می‌یابد که ما دوباره قصه خود را بازخوانی کنیم؛ قصه مردمی که در بدترین روزها هم پر پر ماندند، دعا کردند، بخشیدند و ادامه دادند. این بازخوانی، نه نوعی نوستالژی، بلکه احیای منابع درونی

برای حرکت است. **■ مسئولیت روشنفکران و رسانه‌ها** در این دوران فرسایش، نقش کنشگران فرهنگی و رسانه‌ای تعیین‌کننده است. وظیفه رسانه در دوران بحران تنها تحلیل واقعیت‌های تلخ نیست، بلکه بزرگ‌تر از آن، بازسازی امید و



حفظ انسجام اجتماعی است. رسانه باید پیاموزد که چگونه میان آگاهی‌بخشی و اضطراب آفرینی مرزی ظریف را نگه دارد؛ دانستن‌ی‌ای که همراه با هول نباشد. کار روشنفکر امروز، تزریق معنا و نشان دادن افق است، نه صرفاً اعتراض به وضعیت موجود یا انکار واقعیت‌ها. ما به «روش‌بینی مهربان» نیاز داریم؛ بینشی که درد را می‌فهمد، اما در تله ناامیدی نمی‌افتد و راهی برای خروج ارائه می‌دهد، نه «روشنفکری خشمگین» که تنها شکاف‌ها را عمیق‌تر می‌کند.

در همین راستا، تاب‌آوری جمعی می‌طلبد که رسانه‌ها روایت‌های موفق را بازتاب دهند، نه به عنوان تبلیغات رسمی، بلکه برای یادآوری ظرفیت‌های اثبات‌شده خود جامعه. انتشار گزارش‌هایی از کارهای داوطلبانه در سطح محلی، از تلاش‌های خیره‌به‌کوچک، از شجاعت‌های بی‌نام کادر درمان در شرایط سخت، از مادرانی که در روستاها یا حداقل امکانات سرپا مانده‌اند، اینها نمونه‌های عینی و قابل لمس از «حافظه امید» هستند. این گزارش‌ها به مردم یادآوری می‌کنند که جامعه هنوز دارای نظام‌های حمایتی غیررسمی است و شکست کامل رخ نداده است.

■ از ایمان فردی تا همبستگی اجتماعی در سطح فردی، تاب‌آوری یعنی توانایی انسان برای حفظ تعادل میان درد و امید. بسیاری از پژوهش‌های روان‌شناسی اجتماعی نشان داده‌اند که افراد دارای پایگاه اعتقادی قوی (چه دینی و چه غیردینی، اما مبتنی بر معنا)، در

موقعیت بحران، دیرتر دچار فروپاشی روانی می‌شوند. در بافت ایرانی، مفاهیمی چون توکل، صبر و ایمان به رزاق، ریشه‌های فرهنگی همین تاب‌آوری فردی هستند که به آنها اجازه می‌دهد در برابر ناملایمات، ایستادگی کنند، اما اگر این ایمان فردی با مسئولیت اجتماعی پیوند نخورد، پایدار نخواهد ماند و به نوعی انزوا یا پذیرش منفعلانه منجر می‌شود. جامعه‌ای تاب‌آور است که مردم در کنار دعا و توکل، دست هم را نیز بگیرند. پیوند میان دعا و کنش اجتماعی، همان حلقه‌ای است که می‌تواند تاب‌آوری را از سطح شعار و باور شخصی، به سطح واقعیت و همبستگی اجتماعی برساند، یعنی ایمان به خدا یا کار برای مردم همراه شود.

■ امید به مثابه عمل

تاب‌آوری جمعی یعنی زیستن با امید؛ عمل گرا. این یعنی باور به اینکه گرچه شرایط دشوار است، اما هر کنش کوچک خیر، هر لبخند و هر متن دلگرم‌کننده، می‌تواند بخشی از بازسازی جمعی باشد. این پدیده کوچک و بزرگ، در کنار هم، نیروی تداوم را می‌سازند. ایران کشوری است که اگر با راه‌های با بحران‌های عظیم روبه‌رو شده و شکسته، هر بار از درون همین شکست‌ها دوباره برخاسته است. این ریشه، هنوز زنده است و آنگاه که مردم به رغم همه ناملایمات و کمبودها باز هم به زندگی، کار و تلاش ادامه می‌دهند، به زبان ساده یعنی هنوز امید، زنده است. وظیفه ما، برجسته کردن این زیستن مقاوم و معنابخش است.

پایداری یعنی ایمان به فردا، نه فقط ایستادگی امروز

سطح یعنی اینکه:

– خانواده بتوانند در میان تلاطم رسانه‌ای و اقتصادی، مـن محبت و اخلاق بمانند.

– معلم بتوانند در محیطی که ارزش دانش خدشه‌دار شده است، همچنان با عشق شاگرد تربیت کنند.

– هنرمند بتوانند در میان بازار گرمی‌های بی‌روح و سطحی، همچنان حقیقت و زیبایی را فریاد زنـد.

– اینها اعمال پایداری هستند که زیربنای فرهنگ و مقاومت سیاسی و اقتصادی را فراهم می‌آورند.

■ نسبت پایداری و توسعه

یکی ازغدغه‌های همیشگی در مباحث توسعه، این است که آیا مفهوم پایداری به معنای توقف در گذشته و عقب‌ماندگی است یا شرطی لازم برای حرکت رو به جلو؟ در حقیقت، پایداری حقیقی نه ایستادن است و نه عقب‌نشینی، بلکه حفظ ثبات جهت در مسیر توسعه است. جامعه‌ای پایدار است که با هر بحران سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی، مسیر اصلی خود را گم نکند و از آرمان‌های الهی و ملی خود منحرف نشود. اگر ایمان به عدالت، صداقت، کرامت‌آسانی و خدمت به مردم، توسعه‌محور مدرن است که انسان‌ها را در اوج ثروت، تنها می‌گذارد.

■ «زنان» پنهان‌ترین پادش پایداری

در دوره از تاریخ این سرزمین، زنان ایرانی حامل خاموش معنا و پایداری بوده‌اند. آنان اغلب پیش از آنکه پایداری را به عنوان یک شعار سیاسی بشنوند، آن را در دل زندگی خویش زیسته‌اند: در بیمارستان‌ها در قامت پرستار، در خانه‌ها در مقام حفظ کانون گرم خانواده،

در مدارس به عنوان مروجان علم و در مزرعه‌ها در کنار مردان خود. زن ایرانی امروز نیز در خط مقدم پایداری فرهنگی است، نه با فریادهای آشکار، بلکه با استمرار عشق، صبر و تمهید در دل تلاطم جامعه. در جهانی که پیوندها سست شده، حفظ این پیوندهای بنیادین، خود نوعی ایستادگی است، به همین دلیل بازشناسی و ارج نهادن به نقش زنان در گفتمان پایداری ضروری است. پایداری زمانی کامل و جامع می‌شود که عاطفه و عقل، ایمان و عمل، در کنار هم قرار گیرند. زن ایرانی با حفظ عاطفه در دل مسئولیت‌های سنگین امروز، همان تجلی عملی ایمان به فرداست؛ ایمانی که می‌داند رنج امروز، بنای فردای بهتر را پی‌ریزی می‌کند.

■ پایداری نخبگان در عصر فرسودگی اجتماعی یکی از مهم‌ترین و پنهان‌ترین چالش‌های امروز، فرسودگی نخبگان فکری، علمی، فرهنگی و هنری است. بسیاری از معلمان، هنرمندان، پژوهشگران و اندیشمندان احساس می‌کنند دیگر سخن‌شان تأثیری ندارد یا تلاش‌های‌شان زیر انبوه مشکلات روزمره گم شده است. این فرسودگی نخبگان، خطرناک‌تر از هر بحران اقتصادی است؛ زیرا سرمایه معنوی و فکری جامعه را تحلیل می‌برد. پایداری نخبگان یعنی باور به اینکه اگر باسح قوری نگیرند، تأثیر کلام و عمل‌شان در لایه‌های پنهان فرهنگ و نسل‌های آینده باقی می‌ماند. هر کلمه در دست، هر تلاش صادقانه برای تعلیم و تربیت، هر بیان هنری متعهدانه، جزئی از رشته مداوم ایمان و معناست که جامعه را به هم پیوند می‌دهد.

مولوی می‌گوید: «تو مگو همه به جنگند و صلح من چه آید/ تو یگی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز.» این بیت، منشور پایداری نخبگان است. وظیفه ما این است که به جای مطالبه تأثیر فوری، بر استمرار «چراغ برافروختن» تأکید کنیم.

«پایداری» در ادبیات رسمی و مردمی ایران غالباً با «ایستادگی» یکی گرفته می‌شود؛ ایستادن در برابر دشمن، در برابر فشار خارچی، در برابر همه‌های فرهنگی یا تحریم‌های اقتصادی. این نگاه، اگرچه ضروری است و بخش مهمی از هویت ملی ما را تشکیل می‌دهد، اما تمام حقیقت پایداری نیست. پایداری اصیل، چیزی فراتر از ماندن در وضعیت دفاعی یا حفظ مرزهای موجود است. پایداری حقیقی یعنی ایمان به فردا، یعنی باور به اینکه ارزش‌ها و آرمان‌های یک ملت، نه در نتیجه صرف مقاومت در برابر حذف، بلکه در استمرار حرکت و معنابخشی به آینده زنده می‌مانند. «دشمن» از نظامی به معرقتی تغییر کرده است. جنگ اصلی دیگر تنها میان قدرت‌های مادی نیست، بلکه میان «معنا» و «پوچی» است. جامعه‌ای خواهد توانست در این نبرد پیروز شود که توان حفظ باورهای بنیادین خود را در دل توفان روزمرگی حفظ کند. پایداری در این سطح، پاسداری از این ایمان در قلب تلاطم است؛ مقاومتی که جهت‌دار است و رو به یک افق مشخص دارد.

■ ریشه‌های الهیاتی پایداری

منشأ عمیق‌ترین لایه‌های پایداری در فرهنگ ایرانی، ریشه‌های توحیدی آن است. در ادبیات دینی ما، پایداری یا استقامت، تنها فضیلت جنگجویان و قهرمانان عرصه نبرد نیست، بلکه صفت بنیادین مؤمنان است: «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا زَيْنًا لِّمَ اسْتَقَامُوا» (فصل۳/۳). این استقامت، نه صرفاً در میدان رزم، بلکه در میدان پیچیده زندگی معنا می‌یابد. کسی که در برابر وسوسه ناامیدی مقاومت می‌کند، در برابر فشار تسلیم شدن در برابر سختی‌ها می‌ایستد؛ در برابر هوای نفس و بی‌مسئولیتی موضع می‌گیرد، او نیز مجاهد است. پایداری در این نگاه، یک کنش فعال مبتنی بر ایمان است. ایمان به فردا یعنی یقین به وعده الهی مبنی بر اینکه جهان می‌هدف و عیب



پایداری حقیقی نه ایستادن است و نه عقب‌نشینی، بلکه حفظ ثبات جهت در مسیر توسعه است. جامعه‌ای پایدار است که با هر بحران سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی، مسیر اصلی خود را گم نکند و از آرمان‌های الهی و ملی خود منحرف نشود



مولوی می‌گوید: «تو مگو همه به جنگند و صلح من چه آید / تو بیکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز»؛ این بیت، منشور پایداری نخبگان است. وظیفه ما این است که به جای مطالبه تأثیر فوری، بر استمرار «چراغ برافروختن» تأکید کنیم